

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح بود در اخذ اجرت بر واجبات، مرحوم آقای اصفهانی قدس الله سره الشریف، وجه چهارم بود که منسوب است به شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمه الله و آن اینکه اصولاً عمل بعد از اینکه امر به آن تعلق گرفت، وجوب یک عمل به معنای این آن عمل ملک موجب می شود، ملک آمر می شود، ملک مقنن یا حالا در ما نحن فیه ملک شارع؛ چون ایشان رفتند روی ملک شارع.

یا لا اقل بگویم تولید حق می کند. و با این ملکیت و حقیقت دیگر نمی تواند به کس دیگری آن عمل را در مقابلش پول بگیرد. چون ملک خداست ملک خودش نیست.

و عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی در مناقشه یک مقدار توضیح دادند، و روی همان ذوقیت خودشان که ذوق فلسفی بودند سعی کردند این مسئله را هم یک مقداری مخلوطی با فلسفه بکنند.

اولاً ایشان به یک مناسبتی وارد حقیقت ملک شدند که خب بحث های خوبی است. بحث های قانونی بسیار خوبی است. بحث های کمی نیست. ما هم در بحث هایی که با ایشان مطرح داریم می کنیم مدام زاویه بحث را می آوریم روی آن جهت قانونی، یا به قول امروزی ها گرای قانونی، آن گرای که داریم می دهیم گرای قانونی است، نه حالا خصوص شریعت مقدسه.

چون در آخر بحث عرض می کنم. یک دفعه بحث این است که کلا در مواردی که اعتبار هست، جعل هست، وجوب هست، اعتبار هست، کلا در این جور جاها، تملیک، تملک مالک می شود. یک دفعه این که نه در خصوص شارع مقدس ما این را در می آوریم.

مثلاً در روایت حج دارد که دین الله احق ان یقضی، از وجوب حج تعبیر به دین شده است. و دین در ارتکاز عقلایی مال است، در ارتکاز عقلایی ملک است، مالی است که در ذمه اوست. پس این عمل هم در ذمه اوست مثل مال. البته مرحوم آقای اصفهانی و دیگران این تفکیک ما را انجام ندادند. رفتند روی همان لله تعالی و از این ...

آن وقت عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی یک مقدمه ای اول راجع به ملک فرمودند و قبول کردند که ملک یک نوع اعتبار است، انتزاعی نیست، لکن ایشان فرمودند بل اعتبار معنا مقولی، البته آن معنای مقولی را ایشان توضیح ندادند کدام یک از این مقولات، مراد ایشان از اعراض تسعه است، لکن با توضیحاتی که بعد در عبارات ایشان می آید ظاهراً همان مرادش اضافه باشد، از مقولات اضافه مثل بنوت.

چطور بنوت و ابوت، پدری و مادری، پدری و فرزندی جزو مقوله اضافه است، و جزو معانی یعنی جزو امور متأثره است در خارج، اینجا هم هست، اما اینجا در عالم اعتبار است. خب عده ای هم حالا بعد از ایشان قبل از ایشان از مقوله جده و ملک یا له گرفتند، از آن مقوله از مقوله جده گرفتند، اعتبار را در مقوله جد، لکن ظاهر ایشان اعتبار در مقوله اضافه.

یعنی یک نوع مثل اینکه ما در بحث نکاح عرض کردیم حقیقت عقد نکاح ایجاد زوجیت اعتباری است. چون یک زوجیت حقیقی داریم که هر چیزی می گویند چه اتم و هر چیزی دارای زوجیت است، آن زوجیت واقعی است. یک زوجیت اعتباری هم داریم، عقد نکاح انشاء این زوجیت اعتباری است. یعنی این زوجیت اعتباری را ایجاد می کند.

ایشان می گوید چطور بنوت و ابوت هست که یک امر واقعی است بنابر مشهور بین حضرات و نکته اش این است که اگر فردی را فرض کنند که فرد دیگری از او به دنیا آمده، از او عنوان ابوت در می آورند، آن فرد دوم که از فرد اول می دانند، از او به عنوان بنوت مثلاً. دو نفر از یک نفر باشند عنوان اخوت، این دو تا را عنوان اخوت به اصطلاح می گویند وجود دارد. البته در آن معنای اضافه هم عده ای آن را هم حقیقی نمی دانند، متأصل نمی دانند.

علی ای حال کیف ما کان آن وقت ایشان یک مقداری اول شرح داد بعد ما ممکن ان یستدل لاین قول که با وجوب این ملک آمر می شود یا ملک لله تعالی می شود. و خلاصه که ایشان بله، کما یتوهم این به عنوان توهم و دلیل ایشان، دلیل ایشان این است که وقتی یک عمل مباح است، یعنی چه، اباحه یعنی چه، یعنی زمام عمل دست مکلف است. به او می گویند مباح است تو آب بیاوری یا نیاوری، مباح است. لذا می گویند چون زمام عمل دست مکلف است این معنایش این است که ملک اوست. اما اگر مولی گفت آب بیاور، پدر گفت آب بیاور، دیگر زمام عمل دست او نیست، زمام عمل از دست او در می آید و می آید در اختیار مولی.

پس اباحه معنایش این است که این عمل ملک عامل است. ایجاب معنایش این است که این عمل ملک آمر است. روشن شد؟ یا ملک یا حق. این یتوهم، این به عنوان دلیل بر این مطلب.

پس دلیل ایشان بر این مطلب که ایجاب به معنای ملک است، وجوب به معنای ملک است، این است. چون اباحه به معنای ملک عامل است و ملکیت هم به لحاظ همان زمام العمل بیده است. همین حالا به قول ایشان عنوان اضافی مثلاً. البته ملک را هم به معنای سلطنت نگرفته، به معنای فالولی بایجاب قد احتول عمل لنفسه، البته این احتوا به جده بیشتر می خورد، حالا ایشان به اضافه گرفته. احتوایی که در عبارت ایشان آمده با جده بیشتر مناسب است.

و حينئذ لا فرق بين الملك الانتزاعي الثابت له تعالى و لغيره، عرض کردیم مرادش از له تعالى مثل نماز و روزه، لغيره، مثل نماز میت و دفن میت. فی ترتب الاثار الملك عليه، و هذا، بعد چون ایشان یک نوع اعتبار اضافی گرفته، اعتبار کرده، اضافه خودش مقوله حقیقی ایشان گرفتند، اعتبار کرده، و هذا غير الملكية الحقيقية الثابتة له تعالى، دقت فرمودید چه شد؟ ایشان چون از مقوله اضافه گرفتند یک دفعه رفتند روی مطلب دیگری که آن مثلاً این ملکی که هست این ملک اعتباری است لله تعالى.

عرض کردم این بحث را منشأ اشتباه بحث این است که خیال کردند این بحث ملکیت خاص به قوانین الهی است، به شریعت الهی است. این بحث کلی است اصلاً. نمی خواست وارد این بحث بشود. یعنی سر این که یک دفعه ایشان رفت گفت که یک ضرب المثل شوخی هست گفت قربان چشم بادامی بروم، گفت بادام می خواهم، یک چیز دیگری گفته بود، صحبت چشمش بود، گفت من بادام می خواهم، اسم بادام آمد، حالا ایشان یک دفعه رفت روی اضافه اشراقی و از بحث خارج شد، سر مطلب این بود، یکی اینکه اولاً خیال کرده بحثی که در اینجا ملک است خصوص احکام الهی است. دو اینکه ملک را به معنای اعتبار معنای مقولی به تعبیر ایشان، آن معنای مقولی را هم ایشان اضافه کرده. یک دفعه رفتند در اضافه اشراقی، اصلاً جای بحث نیست، آن چه ربطی به ما نحن فيه دارد. دیگر حالا به هر حال.

الملكية الحقيقية الثابتة له تعالى بملاحظة احاطة الوجودية، البته بیشتر متعارف است قیومیه می گویند، حالا ایشان وجودیه فرمودند. سه سطر بعدش، چهار سطر بعدش، این صفحه ۲۱۲ است به حسب چاپ من، این سطر اول بود، بملاحظة الاحاطة الوجودية، من وقتی هم خواندم همان وقت هم به ذهنم آمد، گفتیم در درس بگوییم، بعد دیدیم خودشان هم نوشته ایشان. چهار سطر بعدش، بل هو عين حقيقة الوجود الانبساطی الذي يصحح معنا القيمومية، بیشتر مرادشان معنای قیمومیه، خیلی خب حالا آن بحثها را نکنیم. احاطته الوجودية على الممكنات الكافه ملاکها و املاکها؛ تعبیر ادبی خوبی فرمودند، جناس به قول آقایان. چه مالک و چه مملوک، چه خود شخص و چه خانه ای که ملک اوست، تمام اینها ملک حق تعالى هستند به نحو آن ملکیت حقیقیه، ملاکها و املاکها، خوب است قشنگ است، عبارتش را هم قشنگ آورده است. بله، خود ایشان خب ادیب بزرگواری است رحمة الله عليه.

اصولاً من انشاء الله در بحث لا ضرر چون نزدیک است در اصول به لا ضرر برسیم، ایشان تحقیقات خیلی لطیف ادبی هم دارند. یعنی انصافاً الان در مباحث اصولمان اصول شیعه متأخر تحلیلات ادبی خیلی خوبی آمده است. خود مرحوم آقای اصفهانی یکی از ارکان هستند در این جهت. مثلاً آقاضیا و دیگران ندارند، گاهی یک چیزهایی دارند. اما مرحوم آقای اصفهانی خیلی در مفهوم شرط، در همین

بحث لاضرر، در ضرار، در باب فرق بین باب مفاعله و تفاعل، انصافاً خیلی فرق بین به اصطلاح اسناد اشتقاقی و فعلی، فعل و مشتق، خیلی تحلیلات لغوی زیبایی دارند انصافاً مرحوم آقای آشیخ محمد حسین. حالا غیر از آن ادبیت و شعر و تمکانات ایشان، تحلیلات بسیار زیبایی دارند که انصافاً اگر این تحلیل‌ها در این اصول فعلی ما، مثلاً آقای خویی این قدر نگرفتند حرف‌های ایشان را با اینکه شاگرد ایشان هستند، نمی‌دانیم حالا سرش چیست. خیلی حرفهای لطیف و خیلی صحبت‌های شیرینی دارند. خیلی قشنگ است چون الان ما در اصول خودمان یک مقداری تحلیلات لغوی داریم، البته تحلیلات لغوی را ما کراراً عرض کردیم، مراراً نه یک بار، از زاویه‌ای که بخواهد برایش ترتیب آثار اصول بدهد. اما در کتب لغت یا فرض کنید کتب مثل به قول آقایان قدیمی‌ها مطول، معانی بیان، اگر تحلیل مخصوصاً بیان، تحلیلاتی دارند بیشتر تحلیلاتی است که جنبه لغوی صرف دارد. انصافاً در این جهت اصولیین شیعه ما قوی‌تر هستند تا سنی‌ها، انصافاً.

یک بار عرض کردم در اینها مثلاً مرحوم نائینی کم دارند، مرحوم آقاضیا کمتر دارد، استاد هم حتی کم دارند، تعجب است. مرحوم آشیخ محمد حسین خیلی زیاد دارند، خوب است خیلی انصافاً تحلیلات لغوی بسیار عالی دارد و نظر ما این هست که این کار تکمیل بشود. یعنی توسعه پیدا بکند در کل ابحاث اصول، تحلیلاتی است لغوی که زیر بنا قرار می‌گیرد برای استنتاجات اصولی و فقهی. اینها بسیار کار خوبی ایشان دارد.

فمثل این ملکیت حقیقی، لا یكون مانعا عن التملیک و التملک بین العباد؛ اصلاً تمام بحث ما همین بین العباد است، ایشان بله، بخلاف الملك الاعتباری، این ملکیت حقیقی است، بخلاف الملك الاعتباری من سنخ الاعتبار الثابت للعباد فانه علی فرض ثبوت مانع، آن ملکیت حقیقی مانع نیست، اما این ملکیت اعتباری مانع است. یعنی اگر شارع گفت نماز بخوان، نماز شد ملک شارع، شما نمی‌توانید از کسی دیگر پول بگیرید، مانع یعنی مانع از پول گرفتن. فما ان شیخنا العلامة الانصاری قدس سره فی مقام الجواب من ان استحقاق الشارع للفعل و تملکه، عطف است بر استحقاق، المنتزع من طلبه لیس من قبیل استحقاق الادمی، بله، و تملکه الذی ینافی تملک الغير و استحقاق؛ این نه جواب، اشکال وارد است نه جواب. اصلاً مرحوم شیخ زده باز به شریعت مقدسه، اصلاً نباید به شریعت زده می‌شد. ایشان می‌گویند این مطلبی را که شیخ فرمودند غیر وجیه فانه ان ارید الملك الحقیقی الذی هو عین احاطته الوجودیه المعتبر عنها فی کلمات اهل المعرفة، به تعبیر ایشان، بالاضافه الاشراقیه القیومی، حالا قیومی را من اضافه کردم، بالاضافه الاشراقیه، چون در اضافه اشراقیه یک جهت می‌خواهد، در آن اضافه مقولی دو جهت می‌خواهد، دو طرف می‌خواهد، فهو قطعاً، این را بعدها فلاسفه به عنوان اهل معقول یا اهل معرفت اضافه اشراقی را درست کردند.

فهو قطعاً غیر الملک الشرعی و العرفی الذی یترتب، بل هو عین حقیقة الوجود الانبساطی الذی یصحح معنا القیومیة، درست است مطلب ایشان. اما اصلاً ربطی ندارد این بحث اصلاً نمی دانم چرا ایشان وارد شده، یک دفعه رفت در قیومیت و این حرفها؛ مع کل موجود لا معنا المقولی، اما این غیر از اضافه ای است که در اقسام اعراض، در اعراض نسبیة، در آن هفت تایی که اعراض نسبیة است ذکر کردند. ولو انتزاعاً، نه از معنای مقولی است، یعنی سه تا اضافه به تعبیر ایشان می خواهد تصور بکند. یکی اضافه اشراقی که منحصر به حق تعالی است. یکی اضافه مقولی مثل بنوت و ابوت، یکی هم ولو انتزاعاً نیست، یکی هم امر اعتباری است.

ایشان می گوید اعتبار که می کند، اعتبار می کند همان معنای اضافه را، مالک و مملوک. چطور ابوت و بنوت، اینجا هم مالک و مملوک. ولا امر اعتباری، بله، این هم نیست، هیچ کدام نیست. پس سه جور ایشان اضافه تصویر می کند: یک اضافه اشراقی، یک اضافه مقولی، یک اضافه اعتباری نه انتزاعی، یک اضافه اعتباری.

این اضافه اعتباری از مقوله، از مقولات نیست، لکن اعتبار کرده، شبیه همانی که مثل ابوت و بنوت، مثلاً عالمیت و معلومیت، مثل همان را اعتبار کرده است.

و ان ارید معنا الانتزاعی الذی قربناه آنفا، اگر مرادش هم معنای انتزاعی باشد، الذی قربناه آنفا، مراد ایشان از معنای انتزاعی همین مطلبی بود که دو سطر به صفحه قبلی گفتند. و آن اینکه وقتی می گوئیم مباح است، یعنی یجوز له عمل، زمام العمل بیده، از این انتزاع می کنیم ملک عامل است. وقتی گفت یجب، از این انتزاع می کنیم زمام العمل بید المولا، از اینکه زمام العمل بید المولا انتزاع می کنیم که مولا مالک است. دقت فرمودید؟ این مراد ایشان انتزاع مراد این است.

و ان ارید المعنا الانتزاعی، البته ایشان انتزاع را قبول نمی کند. الذی قربناه آنفا، همین تازگی، این آنفا با آن چهار سطر قبلش، دو سطر هم آنجا، سه سطر هم آنجا، هفت سطر قبل، قبل از این، الذی قربناه آنفا فعلى تقدیر صحته، چون ایشان قبول نمی کند انتزاع را تا آخر کار می رود و قبول نمی کند انتزاع را.

لابد من ترتیب آثاره علیه لانه على حد الملک الانتزاعی، با تمام آثار، الثابت للآدمی، دیگر فرق نمی کند، برای انسان هم هست برای خدا هم هست چه فرقی می کند. فما وجه عدم ترتیب آثاره علیه، و ما وجه الدعوى انه ليس من قبيل تملك الآدمی، اگر این معنا را انتزاع کردیم، در حق تعالی هم می گوئیم فرقی نمی کند. در تکالیف هم می گوئیم.

هذا، این خلاصه می گوئیم یک چهار پنج، الان شش سطر شد، از بحث کلا خارج شدند، ای کاش خارج نمی شدند.

پس نکته این است: این عمل ملک است به این معنا چون اباحه هم ملک است. لکن وقتی می‌گوییم عمل ملک است به این معنا، چون عمل دست عامل است، در اختیار اوست، پس ملک اوست، وقتی واجب شد، چون در اختیار او نیست، پس ملک آمر است. این وجهی که ایشان در اینجا سه سطر به آخر آن صفحه مانده متعرض شدند. چون از بس این عبارات گاهی چیز هست، باید توضیح بدهیم.

و یندفع، آیا این را ما قبول بکنیم یا نه؟ این وجه را که بگوییم انتزاع می‌کنیم ملک را از این عنوان. اگر کسی گفت این عمل مباح است، یعنی دست خود است، می‌خواهی انجام بدهی یا ندهی، پس ملک توست، دست خود است انتزاع می‌شود ملک است. اگر گفتیم واجب است یعنی دست تو نیست، دست مولا است دیگر. زمامش دست مولا است. حالا که شد زمامش دست مولا، یعنی ملک مولا است. وقتی دست تو بود ملک تو بود، وقتی دست مولا است، ملک مولا است. آیا این درست است یا نه؟

و یندفع التقریب المزبور بما ذکرناه فی محله من ان الترخیص التکلیفی و الوضعی، این ترخیص محقق لسلطنة التکلیفیة و الوضعیة، مراد از وضعی اش، تکلیفی اش یعنی یجوز له، وضعی اش هم یعنی در اختیار او ضمانی نمی‌آورد، گرفتاری نمی‌آورد، مشکلاتی ایجاد نمی‌کند. و هی غیر الملکیه، البته مرحوم آقای آشیخ محمد حسین قدس الله نفسه این را دارد که ملک را با سلطنت دو تا می‌داند. یعنی اینجا اشکال ایشان در حقیقت این است که چون ایشان ملک را یک نوع اعتبار معنای مقولی می‌دانند، یعنی اعتبار اضافه. چطور اضافه بین پدری و پسری حقیقی است، پدری یک پسری می‌خواهد، اصلاً پدر نمی‌شود گفت مگر اینکه پسری داشته باشد. یعنی پدری عبارت از یک امر واقعی است، آن امر واقعی این است که از وجود او یک وجود دیگر پیدا شده، به او می‌گویند پدر. این پسر را هم می‌گویند پسر چون از وجود دیگری آمده، وقتی این حالت.

اگر دو تا وجودشان به یکی برگشت از آن تعبیر می‌کنند به اخوت، می‌گویند این برادر آن است. و این یک امر واقعی است، یک امر مقولی است، به قول خودشان امر واقعی است.

البته مطلعید که عده‌ای از اعلام حالا در درجه اول جده را معنا را قبول نمی‌کنند که متأصل باشد، بعضی هم کل اعراض به اصطلاح نسبی را هفت تا را، آن کم و کیف را قبول می‌کنند، اما آن هفت را غیر متأصل می‌دانند. عده‌ای هم که همه اعراض را غیر متأصل می‌دانند. به اصطلاح نوع من الانتزاع می‌دانند، به قول بعضی تکثر ادراکی.

علی ای حال این بحث‌ها جایش اینجا نیست.

محقق لسلطنة التکلیفیه و الوضعیه و هی غیرالملکیه، ایشان می خواهد بگوید ملک غیر از سلطنت است. درست است وقتی مباح است شما سلطنت دارید، وقتی واجب است سلطنت ندارید. اما ملک مرادف با سلطنت نیست. ملک ربطی به سلطنت ندارد.

چرا؟ اذربما یكون الملكية لاحد و السلطنة التکلیفیه و الوضعیه لآخر، آخر غیر منصرف است به فتح خاء غیر منصرف است، به کسر خاء منصرف است. لآخر، این سلطنت مال کس دیگری است. كما فی الصبی، بچه این جور است. فان الملكية له، و السلطنة التکلیفیه، این را می شود به نصب هم خواند، به رفع هم خواند، اگر واو عاطفه باشد یا واو ۲۰:۰۴

و السلطنة التکلیفیه و الوضعیه للولی، اینجا که بله، یک تسحیل نوشته، این تسحیل که غلط است، و یستحیل باید باشد، حالا به هر حال چاپ، این دیگر تقصیر چاپخانه است قطعاً، مال مرحوم آشیخ محمد حسین نیست. و یستحیل

س: شاید تستحیل بوده

ج: تستحیل که معنا ندارد، جای تستحیل نیست، چون دارد و یستحیل ان یكون، ان یكون فاعل یستحیل است دیگر. قاعدتاً اگر فاعلش باشد باید مذكر باشد.

و یستحیل ان یكون منشأ الانتزاع لاحد و الامر الانتزاعی لغیره، این که نمی شود که بگوییم، البته این تعجب است از مرحوم آقای آشیخ محمد حسین، این که دلیل نیست. ملک را به معنای سلطنت بگیریم، یک درجه سلطنت برای خود صبی است، یک درجه ای هم برای ولی اش است، دو تا انتزاع باشد. یستحیل من نمی فهمم، چه یستحیلی؟

و یستحیل ان یكون منشأ الانتزاع لاحد و الامر الانتزاعی لغیره، مثلاً بگوییم صبی مالک است، اما سلطنت مال ولی اش است. این خب نمی شود، دو تا، درست است این مطلبی که ایشان گفت، این مطلب ایشان درست است. اما چون سلطنت درجات دارد. یک درجه سلطنت مال خود صبی است. یک درجه، مثلاً اگر مرد به وصی او می رسد، چیزهایی که به ولی به وارثش می رسد، یک درجه سلطنت مال خود صبی است، یک درجه دیگر هست که شارع قرار می دهد، آن معلوم نیست ملک باشد. اصلاً کار ولی ملک نیست. کار ولی نظارت بر، پس ملک به معنای سلطنت است، این سلطنت هم برای صبی هست، برای ولی نمی گویند ولی مالک است، من تعجب می کنم از مرحوم ایشان. آن سلطنت یک حکم ثانوی است قرار داده شده. من عرض کردم کرارا مرارا یک طریقه عقلائییه هست و آن طریقه عقلائییه هر جا که نقصی باشد بنای عقلا این است که آن نقص را پر بکنند جبران بکنند، هر جا خلای باشد آن خلأ پر می شود. مثلاً اگر مجنون است چون جنون دارد خلأ را پر می کنند با یک ولی. اگر بچه است پر می کنند. مثل مریض دیگر، اگر مریض است یک دکتر می آید آن مریض را، این طبیعت

بشر همین طور است. چه پر می کند با یک امر واقعی، هر جا یتیم است امکان مالی ندارد، هر جا فقیر است، فقر خب یک واقعیتی است، آن را می گویند مثلاً پول را از غنی می گیرند، یا دولت می گیرد، یا مالیت می گیرد، یا کارهایی که می کنند حالا انواع مختلف.

این یک امر عقلایی است اصولاً. هر جا در جامعه یک خلأ پیدا می شود، یک فراغی پیدا می شود، یک به اصطلاح حالا به یک اصطلاح دیگر عقده ای پیدا می شود، این را باید حلش کنند، باید پرش بکنند. این سلطنت ملک نیست. این یک امر ثانوی است قرار داده شده، چون صبی، چون مجنون، چون اینها یک نحوه مشکل، حالا مفلس هم همین طور است، مفلس مالک است، حالا شارع می آید حکم می کند که اموالش را تقسیم بکنند، این معنایش این نیست که از ملکیتش خارج می شود.

علی ای حال این مطلبی که ایشان فرمودند این درست نیست.

و الامر الانتزاعی لغیره؛ نه آن نکته ای که در باب انتزاع در اینجا هست که من توضیحش را کرارا عرض کردم. ما عرض کردیم احکام وضعیه اینها طبیعتاً انتزاعی هستند، یعنی چه؟ یعنی قابل تعلق جعل نیستند، مثل جزئیت و شرطیت. و این یک بحث حقوقی و قانونی است. این بحث این است که اصولاً جزئیت در اعتبارات قانونی خودش قابل جعل نیست. حتی اگر تصریح بکند. مثلاً بگوید انی جعلت صورتی جزءاً للصلاة، انی جعلت رکوع جزءاً للصلاة، دیگر از این بالاتر دیگر؟ انی جعلت رکوع جزءاً للصلاة.

یک بحث حقوقی است که مفاهیمی از قبیل جزئیت شرط است قابل جعل نیستند، جعل به اینها نمی خورد، حتی اگر تصریح بشود. مشکل، مشکل لفظ نیست، ادبیات جعل نیست. مشکل، مشکل قانونی است، اصلاً در خود قانون در جعل، نمی شود این جزئیت خودش جعل بشود. این را اصطلاحاً می گویم انتزاع. انتزاع می شود، یعنی چه؟ یعنی حتی اگر گفت انی جعلت رکوع السجود جزءاً، جعلت السجود جزءاً، یعنی من تو را مکلف کردم به یک نمازی که در آن رکوع است. این در حقیقت بر می گردد به کل. دقت می کنید؟

اگر چیزی را جزء قرار داد یعنی آن امری که به کل خورده این در آن هست، آن امر به کل خورده است. نماز با رکوع بخوان. اگر هم گفت انی جعلت رکوع جزءاً، باز هم معنایش همان است. هیچ فرقی نمی کند. دقت کردید نکته فنی روشن شد؟

اگر کسانی می گویند ملک انتزاعی است به این معنا، ملک خودش چیزی نیست، از عده ای از احکام تکلیفی انتزاع می شود. مثلاً يجوز لك اكله، يجوز لك بيعه، يجوز لك شرائه، يجوز لك نقله، يجوز لك هبة، ببینید این احکام اینها همه اعتبار شده، مثل اینکه شارع گفت نماز برای تو واجب است. اگر گفت چون ملک و لذا هم ملک در جوامع بشری فرق می کند. چرا ملک فرق می کند؟ در یک جامعه ای می گوید تو مالک این می شوی، در یک جامعه می گوید نمی شود، در یک قانون می گوید مالک می شوی، در یک قانون نمی شوی، چرا؟



چون ملک یک عنوان انتزاعی، من نمی دانم چطور مرحوم آشیخ محمد حسین که شأنشان اجل است، آن که می گوید انتزاعی مرادش این است. روشن شد؟

یعنی شما یک عده احکام دارید، از این احکام انتزاع می کنید ملک. لذا نزد اسلام، فرض کنید آن می گوید آقا شما خوک را مالک می شوید، اسلام می گوید مالک نمی شوید. این که شما انواع ملک دارید، سرش همین است. انواع احکام است.

پس اگر، حتی اگر گفت انی ملکک، انی جعلته ملکا لک، انی جعلته ملکا لک، این انی جعلته ملکا لک یعنی چه؟ یعنی یجوز لک تصرف فیه، یجوز لک بیعه، یجوز لک شرائه، یجوز لک هبه، این معنایش این است. روشن شد مراد انتزاعی؟ مراد از انتزاعی این است یعنی آن انحاء سلطه ای که شما دارید، انحاء سلطنتی که دارید، آن را اساساً به لغت تکلیف می گویند. یعنی اساساً به این صورت است. یجوز لک البیع، لا یجوز لک الاسراف، لا یجوز لک الاتلاف، لا یجوز لک کذا، یجوز لک کذا، این مجموعه پنج تا شش تا ده تا بیست تا، به حسب اختلاف در یجوز و لا یجوز، از آن چه در می آوریم؟ ملک، و هذا ملک لک. اگر هم گفت ملک، هذا ملک لک، این در حقیقت، مثلاً لله ملک السماوات و الارض، آن نظر دیگری است، به قول ایشان اضافه اشراقی است. در آنجا چیز دیگری است اصلاً.

لذا عنوان ملک انتزاع می شود، یا از یک امور متأصل مثل ملکیت حق، یا از امور متأصل از آن ضعیف تر، مثل ملک انسان لافعال نفسه، سلطنت، دستم را می توانم بالا ببرم، پایین بیاورم، تملک دارم خب. یا از یک نوع اعتبارات.

پس مراد انتزاعی من فکر می کنم، چون ما خیلی به مرحوم آقای اصفهانی اعتقاد داریم. به هر حال من فکر می کنم در ذهن من این است الان. انتزاعی بودن ملک، البته عرض کردم ایشان اعتبار معنای مقولی گرفته، آن را هم ما قبول نداریم انصافاً.

پس بنابراین این که ایشان می فرماید سلطنت یک جاست، ملکیت یک جاست. این نیست، این اشتباه است. سلطنت با ملک است. بله، شارع و مقنن و بشر جاهایی که در آنجا اعتبار ملک می کند، ممکن است برای صبی وقتی اعتبار می کند، پنج تا یجوز باشد، همان را برای کبیر بیست تا یجوز می کند. آن چون نقص دارد، دقت کردید چه شد؟ آن وقت یک کسی را قرار می دهد، برای آن که آن نقص ها را جبران بکند. آن ملک نیست، آن دومی ملک نیست اصلاً، یک چیز ثانوی است، یک جعل ثانوی است. اصلاً ملک نیست، جزء ملک حساب نمی شود. دقت فرمودید؟

پس این مطلبی که ایشان فرمودند و از این راهی که رفتند، این راه ایشان، و انشاء الله این مباحث را از الان خودتان را آماده فکر بکنید. چون اینها واقعاً مباحثی است که در سطح جهانی مطرح است. مسئله کمی هم نیست مسئله ملک. یعنی وقتی بزرگان در آن اختلاف پیدا

می کنند، مسئله کمی نیست، مخصوصاً حالا که اضافه بر این که خود ملک باید تصور بشود، باز ملک افعال، حالا ملک اعیان یک مقداری ساده تر است، ملک کتاب، ملک عینک مثلاً خب شاید ساده تر باشد. اما ملک افعال، باز یکی دیگر. وقتی می گوید آب بیاور، من مالک آب آوردن می شوم، ببینید، من مالک آب آوردن می شوم. خب طبیعتاً همین طور که ایشان اینجا تصور کردند، باید در افعال هم بیایند تصور بکنند، ملک افعال یعنی چه اصلاً؟ این که ایشان تقریب المتقدم آنفا فرمودند او این طور می گوید: می گوید ملک افعال به این معناست. چون فعل وقتی مباح است، زمامش به دست عامل است، مکلف به قول ایشان. همین فعل که از اباحه خارج شد به وجوب، زمامش از دستش خارج می شود. پس ملک افعال یعنی این. این معنای انتزاعی.

ملک افعال یعنی ما انتزاع می کنیم از یجوز لک اتیان المال، یجوز لک ترک الاتیان، این را انتزاع می کنیم ملکیت عامل. لایجوز لک ترک اتیان المال، یجب علیک، از آن زمام امر آب آوردن دیگر دست تو نیست، دقت کردید، از این انتزاع می کنیم ملکیت آمر. پس خوب دقت بفرمایید. من احتمال می دهم حالا ایشان این طور فرمودند، احتمال می دهم آقایانی که قائل به انتزاع هستند، مرادشان این است، این ملک چه در اعمال و چه در اعیان، چه در افعال و چه در اعیان، این انتزاعی است. خوب دقت بکنید.

پس تا حالا یک اینکه ملکیت یک معنای مقولی باشد، اعتباری. دو: ملکیت یک نوع معنای انتزاعی باشد، به این معنا، انتزاع. یا حالا من احتمال می دهم شاید ایشان انتزاع را تصور کرده انتزاع از آن معنای مقولی مثلاً شاید.

بله، كما يعلم ان الملكية غير السلطنة كذلك يعلم منها ان الترخيص التكليفي والوضعي ليس منشأ الانتزاع للملكية، خب این لیس مصادر به مطلوب است خب. نیست، ایشان می گوید هست. این مشکلی را حل نمی کند. آن آقا می گوید هست منشأ انتزاع است.

س: استاد شما خودتان ملکیت و سلطنت را دو چیز می دانید؟

ج: نه یکی می دانیم. اعتبار می دانیم، اعتبار صرف.

اصلاً این بحث نمی دانم اعتبار مقولی جده است یا مقوله، اینها همه به اختیارات شبهه است.

کذلك يعلم منها، بگذاریم این را تمام بکنیم، هنوز تمام نکردیم، دو سه روزه ماندیم در عبارت خود ایشان. بگذارید عبارت ایشان را تمام بکنیم بعد برسیم به آنجا حالا.

یا بگذاریم لا اقل بعد از تمام وجوه را تمام کردیم بعد صحبت بکنیم. ما الان که می خوانیم برای اینکه آن کلمات، مضافا الی البراهین الی ذکرناها، عرض کردم این مطالب به قول ایشان براهینی که ایشان فرمودند فی محلها من عدم مقولی، اینجا مقولیه نوشته، چاپ کرده این هم دیگر اشتباه چاپخانه است انشاء الله، من عدم معقوله انتزاع الوضع عن التکلیف، عرض کردم نه، معنا ندارد. حالا این دیگر آقایان اگر خواستند مراجعه کنند، نهایت الدرایه جلد آخر در بحث استصحاب آنجا دارند.

و اما الإيجاب، این در باب اباحه. و اما الإيجاب فهو ان كان موجبا لخروج زمام العمل من يد المکلف، الا ان الإيجاب معنا ان الإيجاب لمكان مضادته للإباحه المحقق لسلطنة التکلیفیه این ایجاب مزیل للترخیص و ما يستتبعه، ترخیص را بر می دارد، و قد عرفت انه غیر مزیل للسلطنة الوضعیه، اصلاً سلطنت وضعیه، فضلاً الملكية اذا كانت متحققة كما اذا قيل بأن الحریم ملک عمله، اگر قائل شدیم آن را بر نمی دارد دیگر. علی حد ملک الاعیان والمنافع، اعیان مثل خانه، منافع هم مثل سکنای خانه، و اما اقتضاء الإيجاب لتعینه للمولی، اما اینکه ایجاب اقتضاء بکند که این عمل تعین برای مولا پیدا بکند، این تعین یعنی چه؟ المساوق لاحتوائه، البته این احتوا ایشان اینجا هم کلمه احتوا آورده، ما اگر روی قواعد خودشان باشد، آن که مناسب با احتوا است به نظرم جده باشد، نه اضافه، در احتوا در جده گفتند. لذا هم عرض کردم عده ای گفتند که مخالفت با ایشان باید از مقوله جده باشد اگر اعتبار باشد. المساوق لاحتوائه للعمل لنفسه، این با جده بیشتر می خورد تا با اضافه.

فمدفوع و اما اقتضاء الإيجاب بأن طبيعة الإيجاب انما يقتضى تعین العمل، کار ایجاب فقط تعین عمل است. بمعنی لابدیه المکلف، و انه لا مناص له عنه، به این معنا، و هذا شیء غیر تعین شیء لاحد لیکون مساوقاً، این غیر از احتوا است، و اما انه المولی اخذ زمام العمل بیده بایجاب به فلامعنی له، این که معنا ندارد الا انه له وضعه و رفعه بمقتضى مولویته، نه این که این را گرفت به دستش، این می تواند بردارد بگذارد، و هو واجد لهذا المعنی من قبل و من بعد، قبل از اینکه ایجاب بکند واجب، من فکر می کنم به جای این سنخ بحث ایشان اگر یک تحلیل اصولی می دادند که بخورد به بحث های حقوقی خیلی بهتر بود.

و آن تحلیل اصولی که به ذهن ما می آید این است که اصولاً البته ایشان ظاهراً مرادش هم همین است. حالا استیناس با الفاظ فلسفی داشتند آوردند، والا ظاهراً مرادشان همین بوده.

آن نکته فنی به نظر من که حقوقی باشد این است. فرض کنید ما چه به لحاظ روح قانون و چه به لحاظ تعبیر، تعبیر قانونی، این بحث را مطرح بکنیم که آیا وجوب روی خود مأمور به تأثیر می گذارد یا وجوب فقط روی مأمور تأثیر می گذارد؟ به نظرم مرحوم آقای اصفهانی اگر

دقت کنید مطلب ایشان را من به لغت اصولی گفتم و ایشان به لغت فلسفی گفتند. دقت بکنید. مثلاً فرض کنید این شخص با آب آوردن، نسبت این شخص با آب آوردن، اباحه به چه معناست؟ یعنی این شخص می تواند آب بیاورد بیاورد، این اباحه به این معنا روی خود آب آوردن هم اثر می کند؟ در حقیقت به نظر من فکر هم می کنم مراد ایشان همین است. ما هم سابقاً همین را مطرح کردیم. نه اینکه حالا چون ایشان فرمودند.

آن نکته فنی اصولی این است. آیا اباحه به این معناست که فقط ما وظیفه مأمور را بیان می کنیم. آن نسبت به آب آوردن می تواند انجام بدهد یا نه، یا اباحه به این معنا است که روی آب آوردن هم اثر می کند، آب آوردن ملکش می شود. دقت کنید. یا نه، اباحه تأثیر روی مأمور به ندارد، روی آب آوردن ندارد، آب آوردن آب آوردن است. اباحه که می گوئیم یعنی فقط شخص و مکلف را نگاه می کنیم. یجوز له الاتیان و یجوز له الترك، اباحه یعنی این. اما آب آوردن هیچ تأثیری نمی کند.

پس این که می خواهد بگوید آب آوردن ملک عامل است، خوب دقت بکنید، این باید بگوید اباحه روی این آب آوردن اثر می کند. من فکر می کنم مرحوم محقق اصفهانی مرادش این بوده، تعبیر فلسفی کرده است. و این نکته اصولی لطیفی است، از این راه وارد بشویم. حالا همان آب آوردن واجب شد، خوب دقت بکنید. وجوب یعنی چه؟ وجوب یعنی این که مکلف حتماً باید آب بیاورد، یعنی این. آیا آب آوردن عوض شد؟ نه، آب آوردن همان آب آوردن اولی است، هیچ فرقی نکرد. آیا آب آوردن رفت در ذمه اش، خوب دقت کنید، مثل مال که می رود در ذمه، چون وقتی شیشه کسی را شکاند، این شیشه می رود در ذمه اش، یعنی شما شیشه که نشکاندید در ذمه ات نیست، شیشه که شکاندی در ذمه ات آمد، وجوب هم این کار را می کند؟ خوب روشن شد؟

لذا ما معتقدیم به جای این بحث فلسفی، بد نیست حالا ایشان، البته ایشان در حاشیه کفایه شان نظر خودم است، ندیدم کسی تا حالا تنبیه بدهد، ایشان مقدماتی که می آورد، بحثی که می کند، طرحی که می کند، اباحت فلسفی به کار می برد، بحث های فلسفی، اما در نتیجه که می آید فکر اصولی است، یعنی، من فکر می کنم به جای این بحث اگر ایشان اینجوری می آوردند بحث را که آیا وجوب تأثیری در خود عمل دارد، مثل شیشه، ببینید، شما شیشه نشکاندید خب شیشه در ذمه شما نیست، نمی توانید بگویید این شیشه ملک اصلاً به شما ربطی ندارد، شما شکاندید شیشه را، این شیشه آمد در ذمه شما، ببینید خود شیشه آمد در ذمه شما، بیاییم بگوییم وجوب هم همین قبیل است، تا مولا گفت آب بیاور، آب آوردن رفت در ذمه شما.

پس در حقیقت تحلیل روشن شد؟ من معتقدم همه تحلیل‌ها، هر فنی در رشته خودش باید باشد. تحلیل اصولی این است. وقتی گفت آب بیاور، این که شما و لذا از روز اول هم آقایانی که یادشان هست، اگر وجوب را بآس صرف گرفتیم، باز برگردیم به همان بحث‌های خودمان، وجوب را مرحوم آقای آشیخ محمد حسین در حقیقت همین را می‌خواهد بگوید، به نظر من این را می‌خواهد بگوید ایشان. ایشان می‌خواهد بگوید وجوب کارش بآس این شخص است، اما خب تعبیر اصولی می‌کرد بهتر بود از این حرف‌های عجیب و غریب که بعدش هم بعضی‌هایش هم شبهه دارد. بعضی هم که اصلاً فی نفسه روشن نیست اصلاً.

ایشان اصلاً کاری ما به مقوله و اعتبار مقولی و جده هست فلان هست، حتی احتمال دارد از مقوله فعل باشد، چون ابداع نفس است دیگر وجوب، یا مقوله اضافه باشد یا مقوله فعل باشد یا مقوله مثلاً جد، اصلاً بحث مقولی‌اش را بگذاریم کنار. بحث حقوقی و قانونی، آیا ما در وجوب چه کار می‌کنیم؟ آن چه کارش هم مال اینجاست. آن عمل چه نکته‌ای با مکلف پیدا می‌کند؟ عمل نه مکلف.

بگوییم در وجوب یا به تعبیر ایشان در ایجاب ما دو تا نسبت داریم: موجب و، آمر و مأمور تمام شد. مأمور به چه؟ مأمور به هیچ تأثیری ندارد. آن آب آوردن هیچ تأثیری ندارد. نه بگوییم تا ایجاب آمد، این آب آوردن هم عوض شد، رفت در ذمه‌اش، خوب دقت بکنید.

پس این نکته که ایشان بخواهد بگوید زمام الفلان، بعد معنای انتزاعی اصلاً این راه‌ها را نمی‌خواهد برویم. روشن شد؟ اصلاً این راه‌ها را نمی‌خواهیم برویم. بگوییم تا آمد گفت آب بیاور، یعنی آب آوردن این عمل را در ذمه این دید. مثل چه؟ مثل اینکه می‌گوید آقا شما هشت ساعت کار کن، این قدر پول می‌دهم، تا گفت رفت در ذمه او، با عقد می‌رود دیگر. درست است؟ اگر هم انجام نداد ضامن است، رفت در ذمه‌اش، این عمل رفت در ذمه‌اش.

مرحوم آقای آشیخ جعفر می‌گوید با وجوب هم رفت در ذمه‌اش. طبعاً دو بحث. یک: عقلاء این را می‌فهمند. دو: ما از روایات این را در می‌آوریم. در شریعت این طور است. من فکر می‌کنم به جای این بحث‌ها اگر ایشان این را مطرح می‌فرمودند خیلی روشن تر و واضح تر بود. اگر بحث عقلاست باید به ارتکازاتمان برگردیم. اگر بحث شریعت است به نصوص باید برگردیم.

رفت در ذمه‌اش، این عمل شد در ذمه این، مثل شیشه را که شکست، شیشه رفت در ذمه او. و لذا مشهور فقها فعلاً این هست که ضمانش به قیمت یوم التلف است. چون می‌گویند با تلف رفت در ذمه، اگر غصب هم کرد، با غصب رفت در ذمه، چون عین موجود است، وقتی شکاند می‌رود در ذمه. آن روزی آن لحظه‌ای که رفت در ذمه یوم التلف است. نه یوم الدفع است نه یوم القبض.

فالتحقیق ان الملكية الشرعية و العرفیه کلیتاً لیست من المقولات حتی الانتزاعیه، و انها من الاعتبارات التي لا بد لها من مصحح و قد عرفت انه لا دلیل علی الاعتبار ملک لنفسه و لغيره، لنفسه یعنی مثل نماز ظهرش، لغيره مثل نماز میت، بملاحظه ایجاب، می گویم ایشان حالا ظاهراً مرادش همین بوده، حالا با همدیگر اختلاف اصطلاحی داریم.

به هر حال بهترین راه به نظر ما این است. بحث حقوقی است، بحث قانونی است. ریشه هایش واضح است. احتیاجی به این راه هایی که ایشان فرمودند ندارد.

بل الذي يقتضيه النظر لغوية اعتبار الملك لنفسه، بعد ما كان زمام امر التكوين بيده و التشريع بيده فلا حاجة الى اعتبار الملك، اينجا لنفسه را ظاهراً به خدا زده، باز رفته روی خدا.

توصلاً الى ترتيب الاثار لشخصه و ما ورد في آية الخمس، چون به خدا گفتم، خب فان لله خمسة، چطور گفت لله، معلوم می شود خدا هم مالک می شود.

و ما ورد في آية الخمس من اثبات الملك لنفسه، خب این جای چند تا این ضمیرها که داشت یک عز و جل اضافه می کرد که آدم اشتباه نکند. لنفسه عز و جل سبحانه و تعالی من اثبات الملك لنفسه، البته این مشهور در آیه خمس است. در آیه فیء هم همین طور است. این آقایان ما همه رفتند در، ما افاء الله علی رسوله فلله و للرسول، آیه فیء هم در قرآن عیناً آیه خمس است، شش مورد است عین همان است. هیچ فرقی با هم ندارند. فیء با خمس هیچ فرقی ندارد. فقط فرقی یکی است: در آیه خمس فان لله خمسة، این لله آورده، فان خمسة لله و للرسول فان لله خمسة، آنجا دارد ما افاء الله فلله و للرسول، دیگر فاصله نگذاشته است.

علی حد اثباته لرسوله ص و لذی القربی فی اضافة تشریفه، این ملک واقعی نیست، اکراماً لنبیه ص، البته معروف است بین علما که ملک هست، بر می گردد بر ولی امر سلام الله علیه. لا اثبات الملك الاعتباری المترقب منه الاثار الخاصة، بنایشان به این است. حالا ما وارد بحث، باز می خواهیم وارد بحث آثار خمس و اینها بشویم، چون نظر ما اصلاً چیز دیگری است، هیچ کدام از اینهایی که اینها گفتند نیست، یک نکته دیگری است که بر می گردد به بحث های تفصیلی که جایش اینجا نیست.

این خلاصه نظر مبارک ایشان. ما اگر بخواهیم تلخیص بکنیم نظر مبارک ایشان را. ایشان می خواهد این طور بگوید، ایجاب در آن عمل تأثیر نمی گذارد. ایجاب فقط روی عامل، روی مأمور تأثیر می گذارد. اما اینکه این عمل بیاید در ذمه اش یا یک حقی بشود برای این، ملک آمر بشود، بیاید در ذمه او، ملک آمر باشد یا حقی، هیچ کدام را ایجاد نمی کند.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

دوشنبه - ۱۳۹۴/۰۹/۲۳

موضوع: خارج فقه

جلسه: ۳۴

صفحه ۱۵

این خلاصه نظر ایشان و به جای این بحثها اگر این مطلب را توضیح می دادند بهتر از این بحث طولانی بود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين